

دُم بریده / زبان و استوره

دُم بریده

یکی از یافته‌های بزرگ «ارنست کاسیرر»، فیلسوف فرهنگها، شناسایی پیوند اندامواره زبان و استوره هست. برهمکنشی* پیوسته این دو چنان است که می‌توان زبان و استوره را دو چهره از یک پدیده دانست. نمونه‌ای چند از آنچه که این نگارنده در این زمینه در زبان فارسی یافته در اینجا به همخوانی می‌گذاریم؛ هنگامی که می‌گوییم این یا آن کس (مرد) دم بریده است می‌خواهیم بگوییم وی کسی است که برای رسیدن به آنچه که می‌خواهد از هیچ نیرنگ باختنی و هیچ کاری رویگردان نیست. پایبند هیچ آیینی نیست. پست هست!

به دیگر سخن انسانی که دُمش بریده باشد نابکار و ناتوست. همچنان که در بینش و گفتار دری‌گویان همواره چنین بوده است.

« که آنجا قومی اند نابکار و بی‌مایه و دُم‌کنده.. »**

نیک پیداست که در روزگار ابوالفضل بیهقی هم اگر دُم کسی را می‌بریدند آن کس پست و نابکار و... می‌شد. اینک پرسش آن است که دُم چه کسانی را می‌بریدند؟ چه کسانی دُم داشتند؟ آیا آدمیانی بودند که دُم داشتند که یادشان در زبان فارسی دری همچنان برجاست؟

*برهمکنشی = تأثیر متقابل

**بیهقی، ابوالفضل محمد، تاریخ، ویراسته علی‌اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰، صص ۱۵ و ۴۰

دُم بریده

خود پیدا است که مردی، انسانی، دُمی ندارد که بریدنش مایه‌ء بی‌ارجی وی شود. پس چیست که همسنگ مرد است و دُم دارد؟

«هشیار باش تا بر تو غلط نرود که جوهر اسب و مرد یکی است»

سده‌ها پس از خیام و هزاره‌ها پیش از مردم آریایی (هند و ایرانیان) چنین می‌انگاشتند. پس آن گوهر یکسان مرد و اسب چیست؟

استوره‌های هندی می‌گویند که مرد و اسب از خورشید آمده‌اند و هم به خورشید بازمی‌گردند.

پس همان است که مردان لُهر+ اسب و تَهم+ اسب و آرج+ اسب اند و می‌شود که مرد به نام اسبش نامبردار شود؛ خداوند رخش، رستم.